

راه حقیقت

ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

دوردوم شماره سوم ۲۰ سنبله سال ۱۳۷۹ (۲۰ سپتمبر ۲۰۰۰)

مطالب این شماره:

۱: اوضاع فعلی کشور

۲: ترندلویه جرگه

۳: گرامی بادخاطره مبارزات استقلال طلبانه خلق افغانستان!

۴: ازشورش برحق زندانیان سیاسی درترکیه حمایت کنیم!

۵: پنجاه ویکمین سالگردانقلاب چین راگرامی داریم!

اوضاع فعلی کشور

بحران واوضاع المناک کنونی کشورارتباط مستقیم بوقوع کدوتای ننگین ۷ ثور سال (۱۳۵۷) دارد که بوسیله رویزیونستهای "خلق" و پرچم به همکاری وحمایت سوسیال امپریالیستهای "شوروی" بوقوع پیوست؛ که بعد تجاوز مستقیم شوروی را در (۶) جدی سال (۱۳۵۸) در پی داشت.

کودوتاچیان ۷ ثور بعد از رسیدن بقدرت دولتی دیوانه وار به هر نیروی مخالفی حمله نموده و شرایط استبداد، اختناق، وحشت، زندان، شکنجه، اعدام و زنده بگور کردن را درکشورحاکم نمودند، که بعداززمان محدودی ازحکمرانی شان اعتراضات، شورشهاو قیامهای مسلحانه مردم ما آغاز گردیدودرکمترین وقت چنان گسترده گردیدکه رژیم از سرکوب آن عاجز ماند، واین مقاومتها با تجاوز نظامی مستقیم شوروی شدت و توسعه همه جانبه یافت.

از همان فردای این تحول شوم نیروهای انقلابی مردمی، بیش از همه به افشای ماهیت وابستگی وسرسپردگی این رژیم به سوسیال امپریالیزم شوروی پرداختند؛ و با آغاز مقاومت مسلحانه خلق ما بنا برمسئولیت تاریخی و مبارزاتی شان یکجا با سایر نیروهای ملی، دموکرات و آزادیخواه به منظور سمتهی و رهبری مبارزات توده ها در جنگ شرکت

نمودند. در پنج سال اول جنگ نیروهای انقلابی تا حدودی موفقیت‌های را نصیب گردیدند؛ لکن عدم آمادگی و توان سیاسی، تشکیلاتی و رزمی این نیروها در یک جنگ بین‌هایت نابرابر در مقابل دو دشمن نیرومند از یکطرف؛ رسوخ انحرافات ایدئولوژیک سیاسی در سازمان‌های که مدعی مبارزه مترقی بودند (که هم قسماً مبارزه توده هارا بانحراف کشاندند و هم نیروهای مبارزاتی را به هدر دادند و بدین ترتیب صدها روشنفکر وطن پرست که اعتقاد به مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی داشتند نیز از ادامه مبارزه دلسرد گردیدند) از جانب دیگر؛ همچنان شدت حملات نظامی خائنانه احزاب و تنظیم‌های اسلامی خصوصاً "اخوان" (که حتی در همکاری با نیروهای دولت مزدور و سوسیال فاشیست‌های روسی) بر نیروهای انقلابی در جبهات جنگ، و همچنان تبلیغ ضد کمونیستی تنظیم‌های اسلامی (با بهره‌گیری از اعمال ضد ملی و ضد انسانی حزب "دموکراتیک خلق" و تجاوز شوروی که به منظور مغشوش کردن اذهان خلق ما انجام میدادند)، و نیز حملات تروریستی و قاتلانہ اخوان (خصوصاً حزب اسلامی گلبدین) بر علیه نیروهای انقلابی و مترقی حتی بیرون از مرزها، و فشار و اختناق دولتهای ایران و پاکستان بر نیروهای انقلابی همه عواملی بودند که در تضعیف این نیروها در جنگ مقاومت ملی مؤثر بوده اند.

در شرایط آغاز مقاومت مردم ما بر ضد رژیم و قوای نظامی شوروی قدرتهای امپریالیستی غرب به سرکردگی امریکا به همکاری دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و کمکهای مالی دولتهای عربی، کمکهای تسلیحاتی و مالی دولت ارتجاعی چین و کمک و حمایت سایر نهادهای ارتجاعی بین‌المللی، نیروهای اسلامی را تحت نام احزاب و تنظیمها سازمان داده و بر جنگ مقاومت خلق ما مسلط نمودند. بلوک امپریالیستی غرب از جنگ مقاومت خلق ما بر ضد ابر قدرت شوروی رقیب شان بهره گرفتند که مسلماً این مداخلات هرگز به منظور دفاع از استقلال و آزادی خلق و کشور نبود بلکه هدف از آن تأمین منافع امپریالیستی خود آنها بود. این نیروهای اسلامی جنگ مقاومت مردم ما را که در ماهیت جنگی ضد امپریالیستی بود بر وفق منافع ارتجاعی شان و حامیان امپریالیست و ارتجاعی آنها تغییر جهت دادند. با آنکه خلق ما در جبهه نظامی شکست سختی بر نیروهای متجاوز روسی و قوای رژیم مزدور وارد آورد و یکبار دیگر در قرن بیستم ابر قدرت امپریالیستی ایرا شکست نظامی داد اما ثمرات آن مبارزات بوسیله گروه‌های اسلامی در مسیر تبانی و سازش دوا بر قدرت روس و امریکا مورد معامله قرار گرفت؛ که مرحله اول این معامله

گری برسرنوشت سیاسی، حاکمیت ملی خلق و استقلال کشور در ۲۵ حمل سال ۱۳۶۷ (۱۴) اپریل سال ۱۹۸۸) با قرارداد ژنیو صورت پذیرفت.

احزاب و تنظیمهای اسلامی بنا بر ماهیت سیاسی ایدئولوژیک شان در مناطق تحت کنترل آنها در زمان جنگ به طرز وحشیانه بر علیه مردم عمل کردند هزاران موارد از قتل، هتک ناموس، جریمه های سنگین نقدی و تصاحب زنان و دختران جوان و انواع اجحافات را بر مردم مظلوم ما تحمیل نمودند؛ و در ۱۴ سال اول این جنگ خلقهای کشور ما تحت ستم دو نیروی مزدور امپریالیزم بطور همه جانبه عذاب کشیدند.

همچنان نیروهای اسلامی در جریان جنگ در چندین موارد پروتوکول مصالحه و توقف جنگ را با قوای دولت مزدور و نیروهای نظامی شوروی امضا نمودند و باین ترتیب مانع پیشرفت جنگ توده های خلق شدند و در بدل کمکهای نقدی هنگفت و حتی مهمات و سلاح از آنها بدست آوردند؛ همچنان اعضای حزب اسلامی گلبدالدین، جمعیت اسلامی و جناح های مختلف حزب وحدت در ایران با سپاه پاسداران در دستگیری و سرکوب نیروهای انقلابی کشور همکاری مستقیم داشتند، و حتی در ایران در سرکوب نیروهای انقلابی مردمی و سایر نیروهای مخالف رژیم با سپاه پاسداران وحشی همکاری عملی مینمودند، اینها در جنگ ایران و عراق صدها افغان ناآگاه را تحت تلقین قرارداد و گوشت دم توپ ساختند.

نیروهای اسلامی به اساس ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی آنها با خیانت به وطن و خون خلق کشور ما برای تأمین مصالح و منافع حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان در مسیر تبانی دو ابر قدرت امپریالیستی در آن زمان با نیروهای دولت دست نشانده شوروی بپای مصالحه و سازش رفتند؛ ابتدا با بخشی از نیروهای نظامی و ملکی آنها از جمله باندهای ملیشه مزدور چون دوستم، ملك و سیدکیان در شمال و با کاندکهای ملیشه در هرات، قندهار و سایر نقاط کشور به وحدت رسیدند. باقی جناح های پرچمی و خلقی دولت در کابل نیز بدستور باداران روسی شان با اساس ترکیب ملیتی آنها با گروه های اسلامی پیوستند؛ و بالاخره در ۸ ثور سال ۱۳۷۱ (۲۴) اپریل سال ۱۹۹۱ دولت اسلامی تشکیل گردید.

چهار ماه بعد از تشکیل دولت اسلامی دست نشانده در کابل نیروهای درون دولت بر سرتقسیم قدرت دچار اختلافات شدید شده و جنگهای خونینی بین جناح گلب الدین و ربانی مسعود و بعد بین حزب وحدت و مسعود و سیاف و بعد ائتلاف گلب الدین، دوستم و حزب وحدت با مسعود و ربانی مشتعل گردید که منجر به قتل و جرح ده ها هزار نفر هموطن

ما گردید؛ صدها هزار نفر از شهریان کابل بی خانمان و آواره شدند و شهرکابل به ویرانه مبدل گردید.

نیروهای اسلامی باناکامی شعاراسلام خواهی در پیشبرد اهداف شوم شان متوسل به حره ارتجاعی تحریک احساسات و انگیزه های ملیتی، منطقه ای و مذهبی ملیتهای مختلف کشور نیز شدند که تا حدودی تأثیرات منفی در روحیه تفاهم و همزیستی ملیتهای کشور ما بجا گذاشت. رژیم اسلامی چون رژیم سلف شان کشور نیمه ویرانه ما را به خاکستانی مدل کردند، مراکز صنایع تولیدی کشور را غارت و ویران نمودند، میزان تورم تا سرحد سقوط ارزش پول کشور کشیده شد و اقتصاد کشور در اکثر زمینه ها ویران و کشور را در ردیف فقیرترین کشورهای جهان قراردادند. بقایای اموال دولتی را تاراج، آثار تاریخی و کلتوری منقول کشور را به سرقت بردند و حتی تمام وسایل دفاتر دولتی و لوازم تدریسی پوهنتون ها و سایر مؤسسات تعلیمی کشور را غارت کردند. فضای دزدی و نا امنی را در سراسر کشور بوجود آوردند. خلاصه همه اینها جنایات هولناکی را برضد منافع خلق و میهن مرتکب شدند و باین صورت هرگز نتوانستند پشتیبانی خلقهای ملیتهای کشور را جلب نمایند. همان بود که حامیان آنها امریکا، رژیم پاکستان و سعودی درصدد برآمدند تا نیروهای دیگری را بنام "حرکت طالبان" سازمان داده و بر خلق و کشور حاکم گردانند.

آی اس آی پاکستان با امکانات مالی امریکا و سعودی درابتداً تمام اسلحه و مهمات قوماندانهای حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی را با کنترل مناطق شان در ولایات قندهار، ارزگان، هلمند، غزنی و سایر نقاط کشور با پول هنگفتی خریداری نموده و طالبان را در آن مناطق مستقر نمود (یعنی اسلحه و مناطق تحت کنترل حرکت انقلاب اسلامی بحیث اولین پایگاه طالبان بکار گرفته شد) و بعد بهمین ترتیب در ولایات و مناطق دیگر عده از قوماندانهای ناراضی تنظیمهای متعلق به ائتلاف دولت ربانی را خرید و مناطق شانرا تصرف کردند و اکنون اکثریت خاک کشور را تحت تسلط دارند. نیروهای نظامی طالبان را در ابتدا طلبه های افغان مدارس دینی در پاکستان، ارتش ملیشه پاکستان، نظامیان گروه تنی از جناح خلقیها و طلبه های مدارس دینی پاکستان تشکیل میدادند؛ چون در آن شرایط توده های خلق کشور از مظالم و بی امنی دولت ربانی و شرکاً به ستوه آمده بودند از آن رو در برابر نیروهای تازه تدارک شده امریکا، پاکستان و سعودی عکس العمل نامساعدی تبارز ندادند.

با ورود طالبان در صحنه جنگهای داخلی کشور برای کسب قدرت دولتی مرحله دیگری از برخورد تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی در کشور نمایان گردید؛ زیرا جناح دولت اسلامی ربانی و شرکاء که مورد "عتاب" حامیان سابق قرار گرفته و کنار گذاشته شد به امپریالیسم روسیه، رژیم اسلامی ایران، دولت هندوستان و رژیمهای آسیای میانه روی آوردند. از آنجائیکه کمپرادور بوروکراتها و فئودال کمپرادورهای پاکستان در طی دو دهه اخیر تلاش داشته اند تا نیروی گوش به فرمان آنها در کابل بر سر قدرت بوده و افغانستان را بحیث دستیار امپریالیسم جهانی درین منطقه تحت سلطه همیشگی خویش داشته باشند. از آنجائیکه امپریالیسم روسیه، رژیم

رژیم اسلامی ایران، دولت هندوستان و رژیمهای کشورهای آسیای میانه که در برابر موج حملات گروههای اسلامی بنیادگرا قرار داشته و دارند) برای حفظ منافع ارتجاعی شان در کشور و منطقه در مقابل دولت سرسپرده پاکستان بنفع امریکا و سعودی عکس العمل نشان داده و دولت ربانی را مورد حمایت قرار دادند، و بدین ترتیب افغانستان شمال و جنوب را به وجود آوردند و جنگ ارتجاعی تشدید گردید؛ و جنگ ویرانگر در طی بیش از پنج سال بین دو جناح جریان دارد و مناطق کشور چندین مرتبه بین دو نیروی جنگی دست بدست شده است؛ و طالبان به کمک نظامیان پاکستان توانستند اکثر مناطق کشور را از نفوذ جناح ربانی خارج سازند.

گروه طالبان نیز از نظر ماهیت نیروی شدیداً ارتجاعی مذهبی و نماینده طبقات ارتجاعی جامعه (فئودالیسم و کمپرادوریزم) و مزدور امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی پاکستان و سعودی اند. اینها دشمن علم و ترقی و هرنوع آزادی و دموکراسی بوده و بنام اسلام خالص شان سعی دارند تا ارزشهای تاریخی و کلتوری خلق ما را تحت این نام مسخ و نسخ نمایند؛ و هر چه ظالمانه تر ستم ملی شئونستی را بر خلقهای ملیتهای دیگر ستم مذهبی را بر اقلیتهای مذهبی اعمال مینمایند. ستمگری را به شیوه قرون وسطائی بر زنان تحمیل نموده و مینمایند، زنان را از همه حقوق انسانی و مدنی محروم کرده اند، در مناطق تحت کنترل شان از همان ابتدا دروازه های تعلیم را خصوصاً بروی نسوان کشور مسدود و زنان را از حق کار در اجتماع بکلی محروم و حق بیرون آمدن از خانه را از آنها سلب نمودند. زنان در مواقع ضروری حتی با "حجاب" دستوری طالبان بدون همراه داشتن "محرم شرعی" از خانه بیرون آمده نمیتوانند؛ اگر زنان خلاف دستورشان عمل کنند، در ملاء عام شلاق کاری میشوند.

زنان در داخل منازل شان حق ندارند به آواز بلند صحبت نمایند، زیرا طالبان شنیدن صدای زن را از جانب مردان "نامحرم" حرام میدانند؛ درحالیکه درشهر کابل وسایرولایات کشوردها مواردتجاوزجنسی برزنان بوسیله طالبان ازهیچکس پوشیده نیست؛ هزاران فامیل که سرپرست مرد ندارندو زنان هم درحصارخانه ها محبوس گردیده اند و عایدوذخیره هم اگرنداشته باشند؛ فکر کنیدکه این قبیل فامیلها به چگونه مصائبی گرفتار اند! ونتیجه شوم این رفتارطالبان بر علیه زنان موجب شده است تا هزاران زن درکوچه وبازارهای کشوروپاکستان دست به گدائی دراز نمایندوهم هزاران طفل بی سرپرست نیز به گدائی کشیده شده اندویا تن به کارهای شاقه بامعاش ناچیز داده اند.

این گروه تاریک اندیش مزدورخائنه از اعتقادات مذهبی خلقهای کشورسوء استفاده نموده و آنراوسیله ساخته اندبرای سرکوب آنها. همچنان تطبیق "احکام شرعی" به شیوه وحشیانه قرون وسطائی یعنی سنگسارکردن، قصاص به شکل ذبح انسان، زیر دیوارکردن شخص متهم، قطع دست وپای "متهم" به سرقت و شلاق کاری مردو زن به اتهامات گوناگون همه به منظورایجاد فضای ارعاب و وحشت انجام میشودتا خلق ماراجرات کوچکتترین اعتراضی بر علیه رژیم تئوکراتیک فاشیستی آنها نباشد؛ زیرا درسال گذشته چندنفراز قضات محاکم "عدلی" ومامورین طالبان بجرم اختلاس بیش ازهزاردارالگرفتارشدند، لکن حد شرعی جزای آنها چنددره(شلاق) معین شددرحالیکه به حکم "عدالت" طالبان دست راست یک نو جوان(۱۷ساله) را "بجرم" دزدی یک "بوتل شامپو" قطع نمودند و دهها موارد دیگر ازین قبیل دست و پا قطع کردنها انجام داده اند.

اگر شرکاء دولت اسلامی چهره اسلام خواهی آنها باثر جنایات صریح شان در دوران جنگ مقاومت خلق ما در نزد عوام افشا بود و از طرفی هم دولت آنها رهبری واحدی نداشت، جرات نکردند تا چون خمینی جلاویاملاعمرمزدوریک تن را بحیث "برگزیده وفرستاده خدا" برروی زمین برای مسلمانان شیعه و سنی برمردم ستمکشیده کشورتحمیل کنند؛ چون بخشی از سران طالبان از نظر هویت برای مردم ما ناشناخته اند، این طالع را نیز دارا بودندتا خودرا مامورشدگان خدا برای "محو" شرو فساد حکومت ربانی جا زده و ملا عمر غائب الانظاررا امیر المؤمنین معرفی و مردم در بندکشیده مارابه اطاعت از آن مجبور نموده اند؛ تا ستم حکومت فئودال کمپرادوری آنهاو ستم واستثمار امپریالیزم و حکام پاکستان و سعودی را بدون دم زدن چون امر الاهی قبول نمایند.

این طالبان قدرت و جاه و منال اگر از تأمین امنیت(بخوان بر قراری شرایط رعب و وحشت در شکل فاشیزم مذهبی) به حیث بزرگترین دست آوردشان صحبت دارند؛ لکن دزدی خانه ها و دوبارسرقت مسلحانه بازار اسعار خارجی در کابل(سرای شازده) چگونه صورت گرفته و میگیرد؟.

در طی پنج سال حکمرانی طالبان بطور مرتب منازل مردم را به بهانه کشف سلاح جستجو نموده و نقد و اشیاء قیمتی آنها را به سرقت برده اند. هزاران نفر از اقلیتهای ملی کشور را به "جرم" همکاری با ائتلاف مخالف شان در زندانها شکنجه نموده اند؛ و در مواردی هم بعد از تصرف منطقه از جناح حریف دست به انتقام گیری از اقلیت ملی ای زدند که با ائتلاف شمال هم ملیت بوده اند؛ از جمله قتل عام هزاران نفر از ملیت هزاره در ۱۷ اسد سال ۱۳۷۸ (۸ اگست ۱۹۹۸) بعد از تصرف شهر مزار شریف به بهانه همکاری با حزب وحدت؛ چنانکه در سالهای قبل آن نظامیان حزب وحدت و تنظیم سیاف در جنگهای شهر کابل به فجیعترین وجهی افراد متعلق از ملیت طرفین را به قتل رساندند. که این اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی تا حدودی به تحریک احساسات کینه توزانه و حس بد بینی در بین ملیتها و مناطق مختلف کشور دامن زده است. همچنان در طی ۸ سال جنگ بین دسته بندیهای ارتجاعی صدها هزارتن از مردم بیگناه از وحشت جنگ و انتقام گیریهای این نیروهای وحشی از خانه های شان گریخته و در کوه ها پناه گرفته اند و ماه ها را در گرسنگی، بی سرپناهی و بی دوائی و شرایط طاقت فرسای گرمی و سردی بسر برده اند؛ همین اکنون کتله های وسیع مهاجرین داخلی در کوه ها و دره ها بدون نان، آب، دوا و سرپوش به انتظار رسیدن کمکهای ناچیز از منابع بین المللی اند.

در شرایط کنونی هردو جناح امارت اسلامی و دولت اسلامی در کنار تبلیغ "حکومت عدل اسلامی" شان به شئونیزم و ناسیونالیزم ارتجاعی نیز دامن میزنند؛ و از آنجائیکه با اختلاف جزئی در شکل، محتوی برنامه و خط مشی های هردو جهت مشابه و شدیداً ارتجاعی، ضد ملی، ضد انسانی و سرپا اسارت و بردگی است، از جانب اکثریت خلقهای ملیتهای کشور هرگز مورد پذیرش واقع نشده اند. هردو جهت مزدوران امپریالیزم جهانی و ارتجاع حاکم در منطقه اند که برای تأمین منافع آنها و تثبیت حاکمیت شان بر سر هم میکوبند؛ همه این نیروهای جنایت پیشه خواهان نظامی اند که بر پایه حاکمیت مذهب و ستمگری و استثمار شدید خلق ماستوار است؛ و فقط نقطه اختلاف آنها در تضاد منافع حامیان ارتجاعی

امپریالیستی شان است که عامل عمده تداوم جنگ بین آنهاست. هردو جناح خلق کشور را در فقر و تنگدستی، بیچارگی و ادبارکشانده اند. به اثر عدم موجودیت برنامه های صحی و قایوی و حفظ الصحوی در اکثر مناطق دهات امراض اتناتی اطفال، امراض مکروبی وبائی، امراض ناشی از فقر غذایی، توبرکلوزوملاریابه پیمانه وسیع شیوع یافته و روزانه ده ها هموطن ما قربانی میشوند؛ ولی از جانب این جانیان در زمینه کوچکترین اقدامی صورت نمیگیرد و حتی اکثر اوقات مانع کمک رسانی نهادهای "خیریه" درین زمینه و یا کمک به جنگ زده های داخل کشوری نیز میشوند، و در شرایط اختناق و استبداد آنها جرأت جزئیترین اظهار ناراضائی را از مردم سلب کرده اند. با ممنوع کردن دختران از تحصیل و تعطیل مراکز تعلیمی نوجوانان و جوانان فضای جهل و بیسوادی را مستولی کرده اند. با ترویج کشت خشخاش و تولید تریاک (خصوصاً طالبان) زمینه اعتیاد به موادمخدر را درین نسل جوان مهیا کرده اند. همچنان تأثیرات زیانبار جنگ طولانی که مردم کشور بطور مداوم در شرایط وحشت، نگرانی، بی امنی، اندوه کشته شدن عزیزان، خسارات اقتصادی (که حتی بعضاً همه هست و نیست مایحصل زندگی شان به نابودی کشیده شد)، صدمات فرهنگی، فقر، بیکاری و بی سرنوشتی؛ بیش از (۹۰ درصد) افراد بالاتراز سن (۱۵سال) با اثر فشارهای روانی مداوم از امراض مختلف روانی مزمن رنج میکشند و هم صدمات و ضربات روحی و جسمی جنگ برده ها هزار کودک و معیوبیتهای دائمی آنها مسایلی است که فامیلها طی چندین دهه باید رنج و مشقت این کودکان را تحمل نمایند. و هم ده ها هزار جوان معیوب از جنگ که بار دوش فامیلهای بیکار، فقیر و درمانده اند مبتلا به امراض روانی شده اند. بعلاوه ده ها هزار نسل نوجوان و جوان کشور با شروع جنگ از ترس سربازگیری رژیم روسی از کشور گریخته و بهترین موقعیت سنی را در فراگیری علوم و فنون از دست داده و در کارهای شاقه و طاقت فرسای ایران و پاکستان و کشورهای عربی خلیج تحت شرایط فوق استثمار فئودال کمپرادورها از فشارها و امراض روانی رنج میبرند. هزاران نوجوان و جوان کشور در طی این مدت با اثر عوامل اجتماعی و روحی درین کشورها بمواد مخدر از جمله هروئین پناه برده اند. هزاران نفر دارای تحصیلات عالی چون استادان، معلمین، دانشمندان و متفکرین کشور از ستم و فشار رژیم "خلقیها" و پرچمیها و نیروهای اسلامی از کشور گریختند؛ با استثنای عده محدودی که به اشتغالی دست یافته اند و یا امکان مهاجرت به اروپا، امریکا و استرالیا را بدست آوردند، باقی در کشورهای ایران و پاکستان از بیکاری مزمن

و فشار فقر و تنگدستی مصاب امراض روحی گردیده اند. در طی بیش از دوده در داخل و خارج کشور تعداد واقعات خودکشی از شدت فشارهای روانی بسیار زیاد بوده است. و با یک ارزیابی اجمالی میتوان گفت که میزان صدمات روانی و تأثیرات سوء جبران ناپذیر آن چون سایر زمینه ها بر خلق کشور قابل ملاحظه است؛ و همچنانکه عدم امکان ادامه تحصیل به کتله های وسیع نسل جوان، جامعه ما دچار خسارات و ضایعات بزرگ علمی شده است. و مسئولیت همه این بلایا و مصائب در ابعاد گوناگون اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن بدوش جنایتکاران "خلق" ، پرچمی، دیگر گروه های مزدور روسی و قماشهای گوناگون نیروهای اسلامی و حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان میباشد. هرافغان با درد و با وجدان و تمام بشریت مترقی انسان دوست هرگز این همه اعمال و جنایات ضد بشری این دو نیروی جانی خود فروخته را که دستهای شان بخون خلق ما آلوده است و مسئول تمام بدبختیهای کنونی خلق ما اندن خواهند بخشید.

شبکه های از هواداران طالبان در قاجاق مواد مخدر دست داشته و مقامات دولت طالبان سالانه ده هاملیون دلار از تولیدات تریاک عشر میگیرند؛ و طرف ربانی مسعود معادن احجار قیمتی کشور را تصاحب و آنها را به بئفع گروهی و شخصی شان مورد تاراج قرار داده اند. هر دو جناح هیچگونه برنامه برای انکشاف و ترقی کشور و آزادی و آگاهی خلق ما ندارند، و چنان شرایطی از تخریب و ویرانی کشور را بعد از رژیم روسی بوجود آورده اند که امکان بازسازی کشور و اعاده میزان شرایط دوده قبل در طی ده سال کمتر میسر خواهد بود؛ و هنوز برای تخریب کشور و بیچاره ساختن خلق ما خود را مجهز میکنند.

در شرایط فعلی با ترفقدان وسایل زراعتی، تخریب منابع آبیاری، مهاجرت دهقانان در طی دوده و موجودیت ملیونها مین مرکز (میراث جنایتبار خلقی پرچمیها و سوسیال فاشیستهای روسی) سطح تولیدات زراعتی از جمله گندم به شدت کاهش یافته است؛ خصوصاً طالبان که کشت خشخاش برای آنها منافع زیادی را ببار می آورد) از ابتدای تسلط شان تشویق کرده اند و از نظر فصل کشت و کار تقریباً جای کشت گندم را گرفته است. بخش اعظم مالداری کشور در طی ۲۱ سال بطور عام از بین رفته و اکثر جنگلات کشور نابود شده است؛ و مضافاً افت خشکسالی نیز بر فقر و بدبختی مردم افزوده است. در مناطقی از کشور که شدت خشکسالی زیاد بوده است تقریباً مواشی کاملاً از بین رفته است و دهقانان از محصولات کشت شان محروم گردیده و به قحطی شدیدی مواجه اند؛ و از مدتی باینطرف اهالی

مناطق قحطی زده در جستجوی آب و نان و علفچردرولایات دیگر کوچ کرده اند. درین اواخر دامنه قحطی توسعه یافته و اکثر ولایات کشور را تهدید میکند خاصاً که فصل سرما نزدیک است و در مناطق دور افتاده کوهستانی امکانات رفت و آمد محدود میگردد و در ایام زمستان درین مناطق قحطی فاجعه خواهد آفرید. ولی دو نیروی حاکم بر مردم آنچه را که از کشور مردم میچاپند صرف تقویت ماشین جنگی شان مینمایند و هرگز ب فکر چاره و علاجی برای جلوگیری از قحطی زدگی و مرگ و میر کتله های مردم که باثر فقر و امراض ناشی از آن بکام نیستی میروند احساسی ندارند. و فقط يك الترناتیف برای مردم ارائه میدهند؛ "انتظار به کمکهای بین المللی". خلاصه در تمام ابعاد زندگی صدمات نابود کننده چه بوسیله رژیم روسی و نیروهای مذهبی بر مردم وارد آمده است. جناح طالبان از تداوم جنگ، تحریمهای اقتصادی ملل متحد و آفت خشکسالی (در استتار ناتوانیهایش در کمک به بهبود وضع اقتصادی و معیشتی مردم و از بین بردن قحطی) سوء استفاده نموده و آنرا توجیه میکنند تا خلق ما در گرسنگی کشیدن قانع بمانند؛ و همچنان از خشکسالی در جابجاسازی و بیجاسازی ملیتهای مختلف کشور خویر تر توانسته اند استفاده نمایند. زیرا قبل از آن هم طبق برنامه های ارتجاعی شان درین زمینه اقداماتی نموده اند. هنوز هم کشور میدان تاخت و تاز گماشتگان بیگانه است؛ جناح طالبان که نظامیان گروه تنی از جناح "خلق" را با خود دارند به کمک ارتش پاکستان، طلبه های مدارس دینی تحت رهبری مولانا فضل الحق و سمیع الحق، دسته های لشکر طیبه و سپاه صحابه از پاکستان و گروه های نظامی از کشورهای مختلف عربی (که توسط اسامه بن لادن تجهیز و تمویل میشوند) به جنگ ادامه میدهند؛ و جناح ائتلاف شمال را (که جناح پرچمیها و ملیشه های دوستم، ملک و نادری را با خود دارند) مشاورین نظامی روسی، هندی و ایرانی "کمک" میکنند و همچنان "تعاون" مالی و تسلیحاتی این دولتها شامل حال شان است. پاکستان و عربستان از حامیان سرسخت طالبان اند؛ با آنکه امریکا روی موضوع اسامه بن لادن از طالبان "رنجیده" و با آنها اظهار مخالفت مینماید؛ لکن از نظر استراتژی توسعه طلبانه امریکا هنوز طالبان را کنار نگذاشته است و در کمک مالی برای تشکیل طالبان نقش عمده داشته است.

اسامه بن لادن و سایر دسته های مسلح عربی در زمان جنگ مقاومت خلق ما مورد ستایش و نوازش امریکا نیز بودند و اکنون در کنار طالبان برای تحکیم سلطه آنها می

جنگند؛ ازینکه درین اواخر "چنگ به ریش فرعون" انداخته است تروریست خوانده میشود؛ درحالیکه بیش از همه اسامه و دارودسته اش برضدمنافع ملی واستقلال کشورقرار دارند و برای تحکیم سلطه ارتجاع و امپریالیزم تلاش میکنند.

امریکابا همه سرو صداوتبلیغات بازهم سعی میکند تا طالبان را که نسبت به گروه های ائتلاف ربانی متحدتر و منسجمتر اند و تقریباً رهبری واحدی دارند تصحیح نماید؛ و طالبان نیز خادمان و نگهبانان خوبی برای سرمایه های امپریالیستی اند. ازچندماه باینطرف کارشناسان تعلیمات عالی امریکا با طالبان همکاری مینمایند تا بنحوی شرایط تحصیل را طبق معیارهای طالبان برای دختران درکشورمها گردانند، تا ازین طریق امریکا بتواند "حقوق بشر" را بوسیله طالبان رعایت شده اعلان نماید. اما این موضوع را نباید مطلق دانست که امریکا گروه های ائتلاف ربانی مسعود را برای همیشه کنار خواهد گذاشت؛ و یاحماییت دولت پاکستان از طالبان مستدام خواهد بود. زیرا تضاد و اختلاف بین نیروهای ارتجاعی مزدور و پاداران امپریالیست شان از جمله تضاد درون دسته بندیهای ارتجاعی است که اگر گاهی دست به گریبان اند اما زمانی که منافع شان ایجاب نماید در آغوش همدیگر قرار میگیرند. وجهت عوض کردن نیروهای ارتجاعی، دولتها و قدرتهای امپریالیستی منوط به شرایط و اقتضای منافع طبقاتی آنهاست؛ و قدرتهای امپریالیستی به دولتها و نیروهای وابسته و سرسپرده شان بمتابه ابزاری برای رسیدن به اهداف شان مینگرند.

امپریالیزم امریکابه افغانستان از لحاظ موقعیت مناسب آن در آسیای مرکزی بحیث پیل در استراتژی توسعه طلبانه آن نظر دارد؛ و برای پیوست دادن کشورهای آسیای میانه به پاکستان تحت سلطه آن و تحکیم سلطه درین کشورها که طی چندین دهه از مناطق تحت سلطه امپریالیستهای روسی بودند) وانتقال منابع نفت و گاز آنها وهم زمینه فعالیت سرمایه های امریکائی در تلاش است تا سلطه خویش را در افغانستان استحکام بخشد. همین اکنون امریکا سلطه و نفوذ خود را در آذربایجان، ارمنستان و گرجستان و ذخایر عظیم نفت و گاز حوزه خزر از طریق ترکیه تثبیت نموده و سعی دارد تا با استفاده از بحران اقتصادی و سیاسی امپریالیزم روسیه سلطه و نفوذش را در قفقاز تحکیم بخشد؛ و حمایت امریکا و دول اتحادیه اروپا از جنگجویان چیچن بر طبق همین استراتژی صورت میگیرد؛ و در مقابل روسیه به همکاری دولت ایران، هند و دولتهای آسیای میانه از جناح ربانی و شرکای

آن دفاع و حمایت مینماید تا از تشکیل دولتی کاملاً سرسپرده امریکا و رژیم پاکستان در افغانستان جلو گیرد.

با اشاره مختصر به ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و عملکردهای نیروهای امارت اسلامی و دولت اسلامی، هردو جهت هیچنوع مشروعیت و قانونیتی را برای خلق کشور ما ندارند، هردو نیرو دشمنان سوگندخورده خلق وکشوراند که بوسیله امپریالیزم و ارتجاع بر مردم ما مسلط شده اند و بزور تفنگ بر مردم ما حکومت میکنند، چه اینها جنگ را ادامه دهند و چه در شرایط "صلح" دریک دولت شریک شوند، ماهیتاً برای مردم ما تفاوتی ندارد؛ زیرا همه شان نیروهای مزدوراند؛ و خلقهای تحت ستم و استعمارکشورخواهان سرنگونی هردو نیروی شریرو جنایت پیشه اند، و هیچنوع راه تفاهم و آشتی خلق مابادشمنان ملی و طبقاتی شان وجود ندارد؛ و اگر سازمانها و هادهای بین المللی (ملل متحد و کنفرانس اسلامی) هم گاهی از ختم جنگ و بمیان آمدن شرایط "صلح" سخن میگویند، این همان صلح باب دندان قدرتهای امپریالیستی، دولت‌ها و نهادهای ارتجاعی است که بر وفق تأمین منافع آنها انجام خواهد شد؛ و در محتوی "صلح" پیشنهادی شان هیچگونه شرایط حاکمیت و اراده خلق ما در حق تعیین سرنوشت سیاسی آنها دخیل نیست؛ و اگر در نهایت احتمالاً به تأمین چنین "صلحی" هم موفق شوند، فقط تداوم سلطه هردو جناح مزدور خواهد بود و احیاناً عناصری هم از نیروهای طراح و یا طرفدار این "صلح و آشتی" چون حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت)، نهضت ملی افغانستان، اعضای کنفرانس قبرس (به ابتکار همایون جریراز حزب اسلامی گلب الدین) و چندین گروه، انجمن و شورای دیگریه شمول طرفداران لویه جرگه اضطراری (تحت رهبری ظاهر شاه در روم) و سایر افراد درین دولت مقامی خواهند داشت. نیروهای فوق به حمایت دولتهای امپریالیستی از دو سال باینطرف طرح "صلحی" را تبلیغ میکنند که هدف از آن به توافق رساندن امارت اسلامی و دولت اسلامی به ختم جنگ و تشکیل دولتی با پایه های وسیع که جناح های "صلح طلب" فوق را نیز در برگیرد میباشد؛ این تلاش هنوز هم ادامه دارد.

با مرور کوتاهی به گذشته نیروهای ارتجاعی مزدور و تحلیل مختصری از اوضاع و شرایط جاری کشور اینرا باید ادعان نمائیم که امکانات مبارزه برای نیروهای واقعاً انقلابی محدود و دشوار گردیده است؛ و از جانبی هم باین واقعیت باید توجه داشت که در طی دو دهه جنگ و ویران گری و سلطه همه جانبه استعماری سوسیال امپریالیستی، دخالت و

دست اندازی امریکا و سایر دولتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و سایر نهادهای ارتجاعی و زدوران بومی آنها کشور دستخوش تحولات منفی چندی شده است؛ و اکنون از نظر ساختمان اجتماعی اقتصادی کشور بیست نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم و در شرایط فعلی تحت سلطه و نفوذ پاکستان و ایران قرار دارد. و علاوه بر ستم ملی شئونیستی، ستم مذهبی و ستم جنسی (ستم بر زنان) بیش از هر زمانی هرچه شدیدتر بر خلق ما اعمال میشود.

ورود نیروهای سیاسی مختلف مزدور در طی دو دهه چون رویزیونیستهای "خلقی" و پرچمی و قماشهای گوناگون از نیروهای اسلامی در صحنه سیاسی کشور که حامل اندیشه‌ها و سیاستهای ارتجاعی بوده هستند که توأم با اعمال انواع فاشیسم و تحت فشار قراردادان چند جانبه خلق ما و نیروهای مبارز انقلابی بوده است) و عدم موجودیت کوچکترین فضای آزادی و دموکراسی در مدت زمان طولانی اکثر زمینه‌ها و امکانات را از بین برده اند تا روشنفکران انقلابی مردمی بتوانند اندیشه‌های مترقی دموکراتیک نوین و پرولتری را در بین توده‌های خلق زحمتکش تبلیغ و ترویج نمایند.

درین دوران از یکطرف رویزیونیستهای خلقی و پرچمی با تبلیغ افکار رویزیونیستی در مراکز شهرهای بزرگ ذهنیت کارگران و تحصیل کرده‌های آگاهی سیاسی نازل داشتند مغشوش نمودند؛ و از جانب دیگر نیروهای مذهبی در مناطق تحت کنترل شان در دهات توهمات و جذمیات مذهبی را به توده‌های خلق ما القاء نموده اند؛ و سعی کردند تا ذهنیت خلق ما را نسبت به اندیشه‌های مترقی پرولتری مغشوش نمایند. با آنکه در طی یکنیم دهه خلقهای کشور درگیر جنگ و مبارزه عملی بر ضد سوسیال امپریالیزم بوده اند اما بنابر حاکمیت شرایط فوق سطح رشد سیاسی آنها در قدمه پائینی قرار دارد. درین مدت ثلث نفوس کشور در شرایط مهاجرت نیز تحت تأثیر تبلیغات ایده‌های ارتجاعی دولتهای پاکستان و ایران قرار داشته اند و در کمپهای پاکستان نفوذ و تسلط نیروهای اسلامی بر توده‌های مهاجرین نیز شدید بوده است.

طالبان و جناح ربانی خائنه در طی ۸ سال اخیر سعی کرده اند تا با دامن زدن جنگهای داخلی بنام "دفاع" از حقوق ملی و سیاسی این ملیت و آن ملیت روابط بین ملیتهای مختلف کشور را خدشه دار ساخته و ازین طریق بر وحدت و تفاهم ملی خلق ما صدمه وارد نمایند. و همچنان با اثر مهاجرتهای طولانی و دوری کتله‌های مردم از همدیگر تا حدودی

فضای حس عدم تفاهم در روابط بین توده های خلق سایه افکنده است؛ که برای رفع آن و ایجاد فضای تفاهم (که ضامن وحدت بین خلقهای ملیتهای مختلف کشور برای مبارزه مشترک و متحدشان علیه ارتجاع و امپریالیزم است) مبارزه جدی طولانی را نیاز دارد؛ اینها همه مسایلی اند که در برابر نیروهای واقعاً انقلابی پرولتری و هرنیروی مترقی که به مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی معتقد باشد قرار دارد.

درین دوران فاجعه بار طولانی که صعبتترین شرایط بر خلق ما تحمیل شده خاصتاً از نظر عقب ماندگی فرهنگی نسل جوان کشور قابل تشویش است و تأثیرات سوء آن در عدم رشد فرهنگی و سیاسی آنها قابل ملاحظه است که باید مدنظر قرار گیرد.

همچنان طبقه کارگر کشور که با اثر عوامل تاریخی گوناگون حتی در شرایط قبل ازین دو دهه از نظر کمی اندک و از لحاظ آگاهی سیاسی و طبقاتی نیز در سطح نازلی قرار داشت؛ و در طی مرحله طولانی دوری از کار اجتماعی سازنده در محیط کارخانه و در صورت اشتغال بکار بازم تحت تأثیر تبلیغات رویزیونیستهای روسی و یا شرکت در جنگ تحت تأثیر تبلیغات نیروهای ارتجاعی اسلامی قرار داشته اند. این همه عوامل منفی ناگزیر تأثیرات سوء خود را بر شعور و خصلت اکثر کارگران کشور گذاشته است و مضافاً که اکثر کارگران کشور ما همیشه با روابط و مناسبات دهقانی در دهات پیوند داشته اند؛ ازینرو نیروهای انقلابی مردمی باید باین موضوع بر خورد علمی نموده و با مبارزه طولانی در رفع این توهمات کوشیده و آنرا به آگاهی سیاسی توده ها مبدل نمایند.

در اوضاع فعلی اگر شرایط عینی برای مبارزه ملی و انقلابی در کشور مساعد است اما شرایط ذهنی و انقلابی را نمیشود در ذهن خود خلق نمود؛ و اندیشه روی این موضوع برای نیروهای انقلابی پرولتری که نجات خلق و میهن را از سلطه ارتجاع و امپریالیزم و تشکیل دولت دموکراتیک خلق و جامعه سوسیالیستی هدف دارند، اهمیت بخصوص دارد که مساعد ساختن این شرایط کار و پیکار انقلابی طولانی را میطلبد. چنانکه قبلاً تذکار دادیم سلطه نیروهای ارتجاعی داخلی، امپریالیزم و دولتهای پاکستان و ایران موانع جدی را در راه مبارزه خلقها و نیروهای واقعاً انقلابی بوجود آورده است که گذشتن ازین موانع با قربانیها، فداکاریها و مبارزه سخت و بی امان طولانی امکان پذیر میگردد.

اما باین همه نا مساعدتها و شرایط بیدادگری و وحشت ارتجاع و امپریالیزم که حلقوم خلق را میفشارد، ما باین باوریم که هر قدر ارتجاع و امپریالیزم بر خلق ما ستم روا دارند باز هم

شکست وزوال سرنوشت محتوم آنهاست. ما روزی شاهد رونق و اوجگیری شرایط انقلابی در کشور ما و سایر نقاط جهان خواهیم بود؛ و هم یقین داریم که ارتجاع و امپریالیسم بوسیله مبارزه انقلابی خلق ما تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری با مبارزه مشترک همه نیروهای ترقیخواه ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم سرنگون خواهد گردید و برویرانه های این نظام وحشت و بربریت دولت دموکراتیک خلق ایجاد خواهد شد و خلق مابه استقلال، آزادی، دموکراسی واقعی، ترقی، صلح و رفاه اجتماعی دست خواهند یافت.

در شرایط کنونی کشورگروه های سیاسی مختلفی برای رسیدن به اهداف شان فعالیت دارند و هر کدام از دید مشخص طبقاتی و قشری شان یعنی هر حزب، سازمان، گروه و محفل در جهت تأمین خواست و منافع سیاسی طبقه یا طبقات خاصی فعالیت های خود را سازمان داده و برای تحقق آن مبارزه میکند، که شناخت بیشتر آنها از روی برنامه و مرامنامه، مشی و اهداف استراتژیک شان که در نظر و عمل آنها تبارز دارد معین میگردد. ازینرو بطور کلی دو نوع سیاست و ایدئولوژی را میتوان در صحنه سیاسی کشور مشخص نمود: یکی سیاست و ایدئولوژی که از منافع طبقات زحمتکش و تحت ستم جامعه دفاع مینماید و هدف مبارزه شان براندازی فئودالیسم کمپرادوریزم (در شرایط فعلی امارت اسلامی و دولت اسلامی) و سلطه امپریالیسم است؛ و این مبارزه راتا ایجاد جامعه بدون طبقه و محو ستم و استثمار انسان از انسان ادامه خواهند داد. وجهت دیگر از منافع طبقات ستمگرو استثمارگر جامعه و امپریالیسم دفاع مینماید. بخشی ازین جهت اگر با حاکمیت امارت اسلامی طالبان و دولت اسلامی ربانی و شرکاء مخالف اند اما ماهیتاً تشکیل دولتی را منظور دارند و یا صحنه میگذارند که باز هم در نهایت تأمین منافع طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم در کشور خواهد بود. بخش دیگری ازین جهت اگر با بعضی سیاستها و برنامه های طالبان و جناح ربانی موافق نیستند اما تلاش دارند تا به کمک قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی امکان تفاهم و نزدیکی شانرا با دو نیروی حاکم فعلی فراهم آورده و دریک دولت همکاری نمایند. اما اینها همه سیاستهای عوامفربانه و ضد مردمی است؛ اینها اگر از "صلح، دموکراسی، آزادی و امنیت" صحبت مینمایند اغوا و تزویری بیش نیست و قصد دارند تا خلق مارا اغوا نموده و بعقب آن بکشانند. و از این "صلح" و "دموکراسی" نیروهای مستفید خواهند گردید که در طی ۲۱ سال بر خلق و میهن خیانت کرده اند؛ و تشکیلات، گروه ها و افراد مدافع این طرح هدف دارند تا در دولت "وسیع البنیاد" آینده در کنار

طالب و "جهادی" به مقامی دست یابند؛ و خلق زجر کشیده ما را تحت سلطه طولانی فئودالیزم کمپرادوریزم و امپریالیزم نگهدارند.

ترفند لویه جرگه

در تمام جوامع طبقاتی در طول تاریخ همانگونه که دولت سازمان یا وسیله سرکوب طبقات تحت ستم و استثمار بوده است؛ پارلمان، جلسات بزرگ و یا هر نهاد دیگری ازین قبیل مهر طبقاتی خود را داشته اند. همانطور که پارلمان هرگز مظهر اراده و خواست توده های خلق ما نبوده بلکه وسیله بوده است در دست طبقات حاکمه ستمگر (دولت) تا از آن طریق به اراده و خواستهای طبقاتی شان "مشروعیت و قانونیت" بخشیده اند، و هر فیصله و تصویبی هم بهین راستا در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی انجام گرفته است. اکثر قوانین و تصاویب زنجیری بوده است در دست و پای توده ها برای اعمال فشار، تعزیر و تخویف آنها. و خلاف واقع در تمام دوران این فیصله ها و تصامیم بنام خواست و اراده خلق و "ملت" جازده شده است. در حالیکه توده های خلق و یا نمایندگان واقعی آنها کوچکترین سهمی در تدوین و تصویب قوانین و یا در تعیین سرنوشت سیاسی شان نداشته اند؛ و همه اعضای این نهاد های بوسیله انتخابات فرمایشی و یا انتصاب شخص شاه و یا رئیس دولت برگزیده شده اند، و فقط دستگاه تبلیغات دولت حاکم و یا عناصر و گروه های ارتجاعی و طرفدار پارلمان و "پارلمنتاریزم" این نهاد طبقاتی را دموکراتیک و ممثل اراده مردم تبلیغ نموده اند.

در کشور ما طبقات حاکم ستمگر در طول تاریخ حاکمیت شان اغواگرانه بنام خلق و ملت حکومت کرده اند و همه اعمال و خواستهای ضد مردمی شان را بنام اراده خلقها جعل کرده اند؛ در حالیکه در حقیقت خواستهای طبقاتی طبقات تحت ستم و استثمار از جمله: کارگران، دهقانان، اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی و روشنفکران مردمی و انقلابی در جامعه با خواستهای طبقاتی فئودالان، تاجران کمپرادور، قشر بالائی بورژوازی متوسط (ملی)، قشر

روحانیت مرتجع و اشراف و اعیان در بار دولت سرکوبگر عمیقاً ازهم متمایز بوده و هست؛ و هیچنوع همگونی و همسوئی نمیتواند بین این دوخواست وجود داشته باشد و تضاد طبقاتی آشتی نا پذیر بین طبقات حاکم و محکوم موجود است و جامعه به دو قطب متضاد تقسیم شده است؛ یعنی ستمگر و ستمکش، ظالم و مظلوم و غنی و فقیر؛ این همه تبلیغات پوچ، اراجیف و اباطیل که بنام "پارلمان محل تجمع نمایندگان مردم است" ساخته و پرداخته میشود، و یاعباراتی از قبیل؛ انتخابات آزاد، دموکراتیک و انتخاب نمایندگان طبق اراده مردم فقط برای فریب و اغوای توده ها انجام شده و میشود تا توده ها به اراده طبقات حاکم گردن نهند؛ و بدون تردید ماهیت این شوراها و جلسات کبیرا ماهیت طبقاتی و بینش سیاسی اعضای متشکله آن معین کرده و مینماید.

دراغانستان لویه جرگه (مجلس کبیر) نیز از جمله نهادهای طبقاتی ارتجاعی بوده که در حالات و مواقع خاص و بقول طبقات حاکم در شرایط "حساس" و یا "اضطراری" حکام وقت آنرا دایر کرده اند تا بدین ذریعه مسایل و معضلات شانرا ازین طریق حل و آنرا بنام اراده و خواست خلق و "ملت" به منصفه اجرا قرار میدادند.

همچنان در جامعه افغانستان که در طول قرنهار و ابط قومی قبیلوی و طائفوی در ارتباط با نظام فئودالی و خان خانی پیوند محکم داشته و طبقات حاکم با استفاده از آن رئیس خود را نیز انتخاب میکردند؛ چنانکه میرویس خان هوتک در سال ۱۰۸۸ هجری شمسی (۱۷۰۹ میلادی) از طرف فئودالهای قبایل به کمک روحانیون بحیث پادشاه انتخاب گردید و احمد شاه درانی در سال ۱۱۲۶ هجری شمسی (۱۷۴۷ میلادی) در جلسه فئودالهای بزرگ و سران اقوام به صفت پادشاه برگزیده شد.

طبق شواهد تاریخی در قرن حاضر چندین مرتبه در حالات مختلف لویه جرگه (مجلس کبیر) از جانب دولتها دایر شده و هر بار بحیث "عالیترین مرجع تصمیم گیری ملی" جازده شده است؛ در حالیکه قطعاً باراده خلقها و قعی گذاشته نه شده و هم هیچ ربطی به سرنوشت سیاسی و یا حل معضلات واقعی مردم و کشور نداشته است، و فقط در تمام حالات مقتضی دایر کردن آن از جانب دستگاه حاکمه "بنام جرگه عنعنوی" برای آن یاوه سرائی شده است. در میکانیزم انتخاب اعضای آن حتی بطور نمایشی هم به آراء توده های مردم مراجعه نگردیده است و انتخاب و انتصاب اعضای آن بدستور پادشاه و یار رئیس دولت از بین فئودالان، خوانین، روءسای اقوام و قبایل، روحانیون مرتجع متنفذ، اعیان و انصار دربار و

مامورین عالی رتبه دولت صورت گرفته است.

دراغانستان که همیشه پادشاه و یارئیس دولت مطلق العنان بوده و هم درنظام فئودالی و نیمه فئودالی هنوزهم روابط قبیله‌ای و طائفی در اکثر مناطق کشور در بین اقوام ملیتهای مختلف مستحکم بوده و هست؛ و از جهتی هم کتله‌های میلیونی خلق ما اکثراً از تعلیم و رشد فرهنگی و سیاسی بی بهره اند؛ که دولتها از آن سوء استفاده نموده جرگه خان، ملاک، بناجر، روحانی مداح شاه، درباریان، اراکین عالی رتبه دولت و چند خدمتگزار را "جرگه ملی" مسمی نموده اند؛ و این عناصر به دستور و موافقت شاه از هر ولسوالی یک نفر و از شهرهای بزرگ دو نفر و باقی اعضاء هم از طرف شاه انتخاب میشدند.

مختصر مروری بر ماهیت، ترکیب و عملکرد لویه جرگه‌ها:

۱؛ جرگه کبیر پغمان در سال ۱۲۰۲ شمسی (۱۹۲۴ میلادی): درین جرگه که به منظور جلب پشتیبانی ملت در برابر اغتشاش پکتیادایر گردیده بود؛ اکثریت اعضای آنرا روحانیون، خوانین، فئودالان و تجار بزرگ تشکیل میدادند، همه اینها نیز از منافع طبقاتی شان در جلسه دفاع میکردند، فقط از جمله هفتصد نفر اعضای جرگه از قماش طبقاتی فوق تعداد انگشت شماری روشنفکر طرفدار مردم در برابر آن همه اکثریت بزرگ شرکت داشتند. آنجائیکه در آن زمان امان الله خان تحت تهدید اغتشاش پکتیاد و خطر انهدام قرارداد داشت مجبوره مدارا و مسامحه با روحانیون و طبقه ملاک بود؛ و فیصله‌های این جرگه بر ضد ریفورمهای مرحله اول پادشاهی امان الله خان بود، و دیگر فیصله‌های این جلسه از جمله: لغو تحصیل زنان و جایز شمردن نکاح دختر صغیره، کشتن سارق در تکرار عمل واجب، "ظهور آثار توبه و صلاح" در پیشانی جانی باعث تقلیل مجازات گردید، کلمه آزادی فردی منحصر بامور شخصی گردید نه درامور سیاسی و عقیدوی، نکاح نمودن مردتا چهار زن بدون قید و شرط آزاد مانده شد. و همچنان درین جلسه توقف ریفورمهای امان الله خان و چندین مورد دیگر ازین قبیل به تصویب رسید.

۲؛ لویه جرگه هزار نفری پغمان در سال ۱۲۰۷ (۱۹۲۸): درین جرگه برای هیچ نماینده‌ی اجازه داده نه شد که از سوء اداره وزراء و حکام دولت بنام ملت حرف بزنند و راه اصلاح نشان دهند در حالیکه توده‌های ملت از ظلم و استبداد مامورین دولت در تمام ولایات به ستوه آمده بودند ولی به وکلای ولایات اجازه داده نه شد تا ازین مظالم پرده بردارند. همچنان درین جلسه هیچ برنامه اصلاحی پیشنهادی شاه به تصویب نرسید، و مسایلی مورد

بحث و تصویب قرارگرفت که به منافع دربارارتباط داشت از جمله؛ تصویب رسمیت بخشیدن ملکه و تائیدولایت عهدی پسرشاه.

۲؛ لویه جرگه انتخاب نادرخان به سلطنت در ماه میزان سال ۱۲۰۸: "فقط اجتماع چند نفر از مستقبلین نادرخان" جرگه نمایندگان ملت" نام نهاده شد و دوسه نفر جیره خوار سیاسی این صدارا بلندکردند که همین لویه جرگه نمایندگان منتخب مردم است."

۴؛ لویه جرگه میزان سال ۱۲۰۹: درین جلسه اشخاص مورد نظر نادر خان از سران قبایل و اقوام و عناصربانفوذشهری شرکت داشتند. این جلسه علاوه برتائیدپادشاهی نادرخان، قانون اساسی رانیزتصویب نمود، همین هیئت ۱۰۵ نفره "شورای ملی" نیزنامیده شد؛ و این "شورای ملی" درحقیقت مجلس مشوره بی صلاحیتی برای شاه هم بود؛ و درین قانون اساسی همانقدرحقوق و آزادی برای مردم داده شده بودکه میتوانستند فقط بامور تجارت، زراعت و صنعت پردازند.

۵؛ لویه جرگه سال ۱۲۲۰ (۱۹۴۱) در جریان جنگ جهانی دوم، در شرایطی که فاشیستهای آلمان نازی به کشورشوراها که حامی استقلال و آزادی زحمتکشان جهان بودحمله نمود؛ در آن شرایط نه اینکه رژیم یک پالیسی مثبت را درسیاست خارجی اش در دفاع از مبارزات برحق آزادیخواهان ملل اسیر(که خواست واقعی خلق ما بود) اتخاذ نکرد بلکه تجاوز امپریالیستهای فاشیست رابه کشورشوراهادرمرزمشترک باافغانستان محکوم نمود؛ حتی عناصرشدیدآشئونیست درون دربارودولت هواخواه پیروزی فاشیستهای هیتلری برکارگران وزحمتکشان شوروی بودند. در آن موقع حساس خاندان سلطنت بنابرمنافع طبقاتی و خاندانی شان پالیسی انفعالی وارتجاعی ای را اتخاذ نموده ولویه جرگه را ازعناصر انتخابی مورد نظر آنها دایر و موقف "بیطرفی" افغانستان را تصویب و اعلان نمودند.

۶؛ لویه جرگه سال ۱۲۳۴ (۱۹۵۵): اعضای این جرگه را طبق روال گذشته؛ فنودالان، خوانین، روحانیون، متنفذین و سران اقوام و قبایل مورد نظرسلطنت تشکیل میداد، درین جلسه دولت ضرورت خریداری اسلحه و تقویت ارتش رابا بهانه قرار دادن موضوع پشتونستان مطرح نمود، و اینبار رژیم سلطنت با استفاده ازروحیه موافق اکثریت ملت ما (که نسبت به سرنوشت سیاسی خلق پشتون درماورای خط دیورندعلاقمند بودند) درین مورد تبلیغات زیاد نمود؛ درحالیکه خاندان سلطنت درین مسئله منافع طبقاتی و خاندانی خود را بیشتر هدف داشت تاحق تعیین سرنوشت واقعی خلق پشتون درماورای خط

دیورند. این پالیسی در آن شرایط موجب رضایت سران رویزیونیست دولت "شوروی" نیز واقع گردید؛ زیرا در آن وقت پاکستان تحت سلطه و نفوذ امریکا قرار گرفته بود. و متعاقب لویه جرگه سران شوروی از افغانستان دیدار رسمی نموده و اعتبار قرضه یکصد ملیون دلاری را برای دولت وعده دادند و هم از موقف دولت در مورد قضیه پشتونستان دفاع نمودند، و بعد مقدار معتناهی اسلحه و مهمات از کمکهای نظامی شوروی با افغانستان سرازیر گردید. و این موضوع در آن شرایط از یکطرف آغاز دوران تحکیم سلطه دولت مداران رویزیونیست "شوروی" در کشور بود و از جانب دیگر نمودی از تضاد بین حکام کرملین (که دکتاتوری پرولتاریا را سرنگون نموده بودند) و امپریالیزم امریکا بود که در استراتژی توسعه طلبانه در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی با هم در رقابت قرار گرفته بودند (منابع استفاده شده: افغانستان در مسیر تاریخ و افغانستان در پنج قرن اخیر).

۷- لویه جرگه سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴): اعضای این لویه جرگه را نیز عناصری از قماش طبقاتی جرگه های قبل که مورد قبول و تائید شاه و دولت بودند به علاوه چند نفر روشنفکر مورد اعتماد و خدمتگذار شاه تشکیل میدادند. درین جرگه قانون اساسی به تصویب رسید و با صلاح آغاز دوران دموکراسی تاجدار خاندان نادر خان بود؛ زیرا در آن قانون اساسی از تشکیل احزاب سیاسی ذکری بجا آمده بود؛ لکن در عمل هرگز تحقق نیافته و به تصویب نرسید؛ و رژیم سلطنت ظاهرشاهی بعد از مدت زمان کوتاهی آن مقدار محدود آزادیهای سیاسی نیمبندی را که در قانون اساسی وعده داده بود از مردم گرفت، و حتی تظاهرات مسالمت آمیز جریان دموکراتیک نوین را به طرز وحشیانه بوسیله نیرویهای (غند ضربه) سرکوب نموده و رهبران وقت آن جنبش را به محاکمه کشیده و محبوس نمود.

۸- لویه جرگه ریاست جمهوری دائودخان در سال ۱۳۵۶: دائودخان نیز لویه جرگه "عنعنوی" را بگونه فرمایشی دایر نمود تا برای بار دوم در مقام مطلق العنانی ریاست جمهوری او را ابقاء نمایند؛ البته درین جلسه علاوه بر ملاکین، تاجران و روحانیون مرتجع متنفذ، عناصری از روشنفکران متعلق به طبقات بالائی و متوسط جامعه که مورد تائید شخص سردار بودند و هم بطور عوام فریبانه چند تنی از روشنفکران جاه طلب از اقشار پائینی جامعه و چند نفری محدود از دهقانان مرفه بی خاصیت را بطور دستچین از مختلف ولایات کشور انتخاب نمود.

به همین ترتیب رژیم مزدور شوروی نیز با همین میکانیزم و ماهیت لویه جرگه مسخره را دایر

نمود که علاوه از اعضای حزبی و دولتی شان، ملاکین، متنفذین و روحانیون وطن فروش (که درچوکات "جبه ملی پدر وطن" با دولت همکاری داشتند)، اعضای سازمانهای دیگر روسی از قبیل سازا، کجا، گروه کار و "حزب عدالت دهقانان" و غیره عناصر وطن فروش متحد دولت مزدور در آن شرکت داشتند.

قراریکه فوق‌ادرمورد ماهیت طبقاتی، میکائیزم انتخاب و انتصاب اعضای لویه جرگه و نقش آنهاوچگونگی و شرایط تدویر آن تذکاریافت؛ واضح میگردد که در همه اوضاع و شرایط هرگز اراده خلق کشور در آن دخیل نبوده و فقط تزویری بوده است که از طرف طبقات حاکمه بکار برده شده است.

در ۲۲ نوامبر سال گذشته ظاهر شاه اولین جلسه مقدماتی خود را به منظور تصمیم گیری در تدویر لویه جرگه "اضطراری" در روم برگزار نمود؛ و طبق فیصله این جلسه قرار است (۵۰) نفر و یا بیشتر بطور مناسب از "شخصیتهای متنفذ جهادی، سیاسی، علمی روحانی و قومی" بحیث نمایندگان اقوام ساکن کشور درین لویه جرگه شرکت نمایند. که بدون شك همه این افراد چه در خارج و چه در داخل کشور عناصر مورد نظر "حضور ملوکانه" خواهند بود و هیچ ربطی به خلقهای ساکن کشور و نمایندگان واقعی آنها ندارد. ظاهر شاه که صحبت از "نمایندگان" اقوام ساکن کشور دارد.

در اوضاع کنونی که جنگ ارتجاعی مشتعل است و خلق مظلوم ما در آن میسوزند و هم در طی ۲۱ سال همه چیز آنها به نابودی کشیده شده، و تقریباً ربع نفوس کشور در مهاجرت به سرمیبرند و باقی نفوس کشور هم تحت حاکمیت فاشیستی مذهبی ملا عمرو ملابانی بدون هیچگونه آزادی عذاب میکشند؛ چگونه ممکن است که این امکان به مردم ما داده شود تا نمایندگان خود را درین لویه جرگه انتخاب نمایند؟. چنانکه ظاهر خان این (۵۰) نفر اشتراک کننده لویه جرگه را نمایندگان اقوام ساکن کشور میخواند؛ یقیناً که عبارت "انتخاب و شرکت نمایندگان اقوام ساکن کشور" درینجا بیشتر بیک استهزایماندنا و واقعیت. ظاهر خان در نظر دارد بوسیله لویه جرگه "اضطراری" به کمک قدرتهای امپریالیستی وارد میدان شود. و چنانکه خاندان نادر خان در طول نیم قرن مطلق العنانی شان به اراده توده های خلق واقعی نگذاشته اند، حال نیز صحبت آنها از نمایندگان مردم فقط "به ریش مردم خندیدن است". ظاهر شاه و طرفدارانش میخواهند بابیان کشیدن لویه جرگه به احتمال اول در قدرت دولتی سهم شوند؛ و به احتمال دوم "اگر بخت ظاهر خان رایاری نماید و یکبار

دیگر "شهرهما بر اوسایه افکند" در رأس دولت قرار گیرد. و نیز هر کدام از سایر گروه ها، محافل، سازمانها و انجمنها (چون حزب سوسیال دموکرات، نهضت ملی افغانستان، شورای صلح و تفاهم، جبهه صلح و وحدت، محاذ ملی اسلامی (پیر گیلانی)، جبهه نجات صبغت الله (مجددی)، دایر کنندگانه جلسات قبرس) و عناصر و افراد دیگری هم که برای دایر شدن لویه جرگه فعالیت مینمایند و یا ازین طرح حمایت میکنند؛ و یا به هر طریق دیگری هدف دارند تا جناح طالبان را با جناح ائتلاف ربانی نزدیک نموده صلح مورد نظرشان را بنام خلق و ملت تحقق بخشند؛ و با قیادت ظاهرشاه یا بدون آن در قدرت دولتی شریک شده و جاه و مقامی را نصیب گردند.

اعلامیه به مناسبت سالروز استقلال کشور:

گرامی باد خاطره مبارزات استقلال طلبانه خلق افغانستان!

افغانستان در طی هزاران سال تاریخ وجودیش بنا بر موقعیت جیوپولیتیکی آن در مرکز قاره آسیا همواره مورد تهاجم و تاخت و تاز قدرتهای استیلاگر جهان خوار قرار گرفته و در طی این دوران چندین بار استقلال سیاسی آن سلب و پایمال شده است. لکن به شهادت تاریخ درادوار و شرایط مختلف خلقهای ساکن این سرزمین برخلاف خواست و نیات شوم تجاوزگران خارجی و نیروهای تسلیم طلب داخلی تا پای جان از هستی، استقلال و آزادی شان دفاع نموده و هرگز تسلیم قهرقوای بیگانه نگردیده اند. در دوره های مختلف درین خطه دولتهای مستقلی تأسیس گردیده ولی دوباره با اثر تجاوز و تهاجم بیگانگان سرنگون گردیده و دست آوردهای مبارزاتی و فعالیتهای تولیدی چندین هزارساله خلق این مرز و بوم به نابودی کشیده شده است.

در اواخر نیمه اول قرن ۱۸ میلادی بار دیگر شرایط برای تشکیل دولت مرکزی مستقل مهیا گردید. و به صوابدید سران اقوام و قبایل، خوانین و فنودالان طی جلسه بزرگی احمد خان

ابدالی رادررأس دولت پادشاهی انتخاب نمودند.

دراواخر قرن (۱۹) میلادی دوباره جنگهای فئودالی بین شاهان وشهزادگان مشتعل گردید. باثرفشاراین جنگهای ارتجاعی هرچه بیشترتوده های خلق کوفته میشدودولت مرکزی تضعیف میگردد؛ که زمینه رادوباره برای تشکیل ملوک الطوائفی وحاکمیت فردی فئودالها و خوانین آماده نمود، و جبر وستم بی حدوحصری بیش از پیش بر توده های دهقانان و پیشه وران افزایش یافت. و درین مسیر درسال ۱۸۲۸میلادی شاه شجاع ابدالی مناطقی از شرق کشوررا به منظورجلب حمایت قدرت استعماری انگلیس برای رسیدن بقدرت دولتی فروخت.

بهین ترتیب امیر دوست محمد خان تسلیم استعمارگران انگلیسی شده و در پناه حمایت آنها دروردوم سلطنت خود معاهده پشاوررا درسال ۱۸۵۵ میلادی که نابودی استقلال کشوربود، امضاء نمود.

یعقوب خان نیز زنجیربردگی انگلیسهارا به گردن نهادوبا امضای معاهده ننگین گندمک در سال ۱۸۷۹ قسمتهای دیگری از شرق کشوررا به استعمارواگذارنمود که عملاً به متصرفات انگلیس در شبه قاره هند ملحق گردید.

امیرعبدالرحمن درسال ۱۸۹۳ با امضای معاهده دیورندسندفروش خاک و استقلال کشور را دربدل رسیدن به سلطنت امضا نمود.

امیرحبیب الله قرارمعاهده ۱۹۰۵ تمام قراردادهای وطن فروشانه پدرش راچاکرمنشانه با انگلیسهاتعهدنمود.

لاکن برخلاف شاهان خود فروخته درتمام این دوران ده هاهزارنفرزتوده های خلق کشور برای دفاع از میهن واستقلال دردفع تجاوزات استعمارگران بریتانیا آماده مبارزه مسلحانه بودند؛ اما درچندین موردهمین شاهان مزدوردربدل جاه و مقام و حفظ منافع خاندانی و طبقاتی شان محیلانه مانع ازمبارزات استقلال طلبانه وآزادیخواهانه مردم ماگردیدند. باآنهم در جنگ اول افغانها وانگلیس درسال ۱۸۴۱ مردم کشورتحت رهبری رهبران ملی شکست سختی را برقوای انگلیس واردنمودند. و درجنگ دوم افغانها وانگلیس درسال ۱۸۷۹ در يك قیام عمومی ودرسال (۱۸۸۰)میلادی درجنگ میوندقوای استعماری را منهزم و از کشور راندند، اما شاهان وامیران وطن فروش باسوء استفاده ازمعتقدات مذهبی مردم و به کمک تبلیغات زهراکین روحانیون وملاهای مرتجع بنام اطاعت اول الامرعوام کشوررا به گمراهی

کشانیده و استقلال و خاک میهن را به استعمارگران انگلیس فروخته و خودشان در پناه حمایت آن بر مردم جور و ستم کردند. و در همه این حالات دیده میشود که حساب توده های خلق از حساب شاهان و طبقات حاکمه جدا بوده است؛ توده های خلق با مبارزه شان خواهان استقلال و آزادی بودند و طبقات ارتجاعی سردر آستان استعمار و امپریالیزم می سائیدند.

در طول تاریخ شاهان خود فروخته در رأس طبقات ارتجاعی در سایه حمایت اجنبی کشور را برای زحمت کشان به جهنمی مبدل کرده اند؛ و زحمت کشان کشور تحت نظام فئودالی و خانخانی از شدت فشار مالیاتهای سنگین، بیگاری و از جور حکام مستبد خود کامه دولت به ستوه آمده و در نهایت فقر، جهل و بی حقوقی بسر میبردند، روشنفکران مشروطه طلب و آزادیخواه که پرده از روی جنایات رژیم بر میداشتند به توپ پرانده و غرغره میشدند و یا تحت انواع شکنجه های غیر انسانی محکوم به زندانهای طولانی میگرددند و خلقهای کشور از تمام حقوق انسانی و آزادی محروم بودند.

در اواخر سلطنت امیر حبیب الله خان شدت ستم، استبداد و بیدادگری بر خلق کشور حتی منافع نظام را به تهدید مواجه ساخته بود و بخشی از درباریان و اطرافیان لیبرال سلطنت با درک و خامت اوضاع و تحولاتی که در اوضاع جهانی و منطقه در آن زمان بوجود آمده بود؛ یعنی شکست و نابودی جناحی از امپریالیزم جهانی از جمله امپراطوری تزارو پیروزی انقلاب اکتوبر در سال ۱۹۱۷ و تأسیس کشور شوراهاکه بزرگترین تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای کارگران، دهقانان زحمتکش و ملیتهای تحت ستم روسیه بوجود آورده و حامی تمام زحمتکشان جهان بود که تأثیرات انقلابی و آزادیخواهانه مهمی بر خلقها و ملل تحت ستم در سراسر جهان از جمله خلق افغانستان گذاشته بود.

در آن اوضاع تحول سیاسی بزرگی در کشور بوقوع پیوست، حبیب الله خان با يك كدوتای درون درباری کشته شد و امان الله خان به سلطنت رسید؛ او از جمله لیبرالهای دربار بود دارای افکار ترقی خواهانه و با استبداد و اختناق پدرش و سلطه استعمار انگلیس مخالفت می ورزید که بعد از رسیدن بقدرت با اعلان استقلال کشور که خواست اساسی قاطبه قاطبه خلق مابود در رأس جنبش ملی استقلال طلبانه مردم قرار گرفت و هم يك سلسله آزادیها و ریفورمهای روبنائی را به منصفه اجرا قرار داد.

در جنگ سوم افغانها و انگلیس مردم افغانستان نیروهای نظامی انگلیس را درهم شکسته و سلطه طولانی استعمار انگلیس را برچیدند و استقلال سیاسی کشور را حاصل نمودند. و این

يك دست آوردتاریخی بزرگی برای مردم ما بود که با مبارزات استقلال طلبانه آنها حاصل شده بود؛ و در ۲۸ اسدسال ۱۲۹۸ (۱۸ اگست ۱۹۱۹) امپریالیزم انگلیس با قبول شکست و سر افکندگی استقلال افغانستان را برسمیت شناخت. اما امپریالیزم کهنه کاربریتانیا درکمین بودوکینه توزانه برپیروزی مردم کشورمینگریست، بانکه هنوزقسمتی ازخاک کشوررا در قبضه داشت. وبعدازگذشت یکدهه بااستفاده ازضعف رژیم امان اللهخان(که توقف وعقبگرد ریفورمهای آن وفشارواستبدادحکام محلی ومالیتهای سنگین موجبات نارضائی اکثریت مردم رافراهم کرده بود)باتکاء به قشروحنایت مرتجع وخوانینی که امتیازات شان بوسیله امان الله خان محدودگردیده بود توطئه راعلیه استقلال کشورآغاز نمودند؛ و امان الله خان هم در نهایت بنا برماهیت طبقاتی اش بجای استقامت درکنارمردم برای دفع توطئه استعماری و ارتجاعی، سلطنت راهواکشورراترك نمود. استعمارگران انگلیس به کمک ارتجاع داخلی يك شورش ارتجاعی را رهبری نموده و حبیب الله(بچه سقاء) را بطور مئوقت به صفت امیر روی صحنه آوردند تا زمینه را برای عناصر ارتجاعی کاراتری مساعد سازند. تا آنکه بعدازچندماه نادرخان را بقدرت رساندند. نادرخان استقلال کشوررا درگروحمایت انگلیسها ازمقام اوگذاشت. مدت چهارساله پادشاهی اوو بعددوران(۴۴) ساله پسراو(ظاهرشاه) و برادران و برادرزاده او(سرداردائود)دوره سیاهی ازاستبداد واختناق، فقروبدبختی، بیتعلیمی و عقب ماندگی خلق وکشوراست؛ باستثنای مدت زمان محدودی "تساهل سیاسی" در کشورباتصویب قانون اساسی سال(۱۳۴۳) که بعداز سه ونیم دهه استبدادمردم ما اندک مجال یافته بودندتا صدای محرومیت ومظلومیت خودرا بلندکنندکه آنهاهم به وحشیتترین وجهی سرکوب گردید. با آنکه دولت وحکومت درباره این دوره تبلیغات فراوان نمودند، ولی شاه دررأس طبقات ملاک وکمپرادورهرگز قدمی درراه بهبودشرایط زندگی مردم برنداشت. فقر، بدبختی و بیکاری مردم رابه سختی عذاب میداد؛ بحران و رکود اقتصادی فشاربیشتری برطبقه بورژوازی متوسط واقشارخرده بورژوازی شهری واردمینمود؛ و از جانبی هم درسطح بین المللی تضاد بین دو ابرقدرت شوروی و امریکا بالا گرفته بود؛ تا آنکه درسال ۱۳۵۲ سرداردائود طی کدوتای نظامی به حمایت شوروی ظاهرشاه را از قدرت خلع نمود. دولت جمهوری دائودخان فرق کیفی با سلطنت ظاهرشاه نداشت و میزان فقروبیکاری درکشوررو به تزایدبود، و دائودخان درماه‌های اخیرریاست جمهوریش برای برآمدن ازبحران اقتصادی دریک اقدام غیرمنتظره

برای سوسیال امپریالیستهای روسی) به امپریالیستهای غربی و دستیاران منطقه ای آنها روی آورد و این اقدام اسباب نابودی او را فراهم نمود؛ و دائودخان طی يك كدوتای خونین بوسیله حزب "دموکراتیک خلق" به کمک مستقیم (ك ج ب) در سال ۱۳۵۷ سرنگون گردید.

رژیم فاشیستی متکی به "شوروی" بدترین استبداد و اختناق را بر مردم اعمال نمود که زمینه شورش و قیام خودجوش توده ها را آماده نمود؛ رژیم مزدور در ورطه سقوط قرار گرفت؛ و سوسیال امپریالیزم شوروی در ۶ جدی سال (۱۳۵۸) افغانستان را با شغال نظامی خویش در آورد و استقلال رسمی کشور هم سلب گردید.

با ورود قشون "سرخ" روسی بخاک کشور مقاومت ملی بیش از پیش بطور سراسری شدت و توسعه یافت و خلق کشور برای نجات کشور و حصول استقلال قهرمانانه جنگیدند و ضربات مرگباری را بر متجاوزین روسی و قوای دولت وارد نمودند و شوروی با قبول شکست نظامی اش مجبوره تخلیه کشور گردید.

بعد از خروج قوای نظامی شوروی و وطن فروشان "خلقی" و پرچمی با ادامه مقاومت مردم ما در آستانه سقوط قرار گرفتند، که در مسیر تبانی دوا بر قدرت بخشهای نظامی و ملکی دولت آنها به اساس ترکیب ملیتی شان با جناحهای نیروهای اسلامی مدغم و با ارتش ملیشه های شمال در ترکیب دولت اسلامی قرار گرفتند.

نیروهای ارتجاعی اسلامی که با پول و سلاح قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران، چین، دولتهای عربی و سایر نهادهای بین المللی بر مبارزات مسلحانه خلق ما تسلط یافته بودند، نیز در مسیر تبانی و سازش ابر قدرتها مزدوران روس را در آغوش کشیدند. و باین ترتیب دست آورد مجاهدتهای همه جانبه مردم ما را که مایه حاصل خون بیش از یکنیم میلیون کشته، رنج و عذاب صدها هزار مجروح و معیوب، مصایب و بدبختی میلیونها آواره و ویرانی و بربادی کشور؛ و همچنان خون بهای هزاران روشنفکر انقلابی، وطن پرست و آزادیخواه که توسط رژیم مزدور به جوخه های اعدام سپرده شدند و یازنده بگور گردیدند و درد و عذاب ده ها هزار انسان آزادیخواه در شکنجه گاهها بدست دژخیمان (خاد و ك ج ب) مورد معامله قرار دادند؛ که نتیجه این معامله گری عدم تحقق استقلال کشور و کشتارده ها هزار مردم بی دفاع و ویرانی و تباهی بیشتر میهن در طی هشت سال اخیر بوده است. اکنون توده های خلق کشور در بدترین شرایط اقتصادی و اجتماعی در عدم

استقلال و آزادی، فقر و قحطی، بیماری، بیسوادی و وحشت جنگ تحت سلطه استبداد و وحشیانه قرون وسطائی طالبان و ائتلاف ربانی و شرکاء رنج میکشند و یگانه راهی که متضمن نجات خلق و میهن ما ازین ورطه فاجعه بار؛ و حصول استقلال واقعی کشور و آزادی خلق ماست اینست: که همه نیروهای واقعاً انقلابی پرولتری، نیروهای دموکرات، مترقی و آزادیخواه در یک جبهه متحد انقلابی یک پیکار وسیع و همه جانبه سیاسی و نظامی یعنی جنگ توده ای انقلابی طولانی را برضد و نیروی مزدور و حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان سازمان دهند؛ و فقط بعد از سرنگونی فئودالیسم کمپرادوریزم و امپریالیسم است که خلق ما به استقلال، آزادی و دموکراسی واقعی دست خواهند یافت. با آنکه در اوضاع فعلی کشور ارتجاع حاکم داخلی به کمک امپریالیسم بین المللی و ارتجاع منطقه موانع زیادی را در مسیر مبارزه نیروهای انقلابی، آزادیخواه و توده های خلق بوجود آورده اند؛ اما یقین داریم که با ایمان رزمنده، عزم انقلابی و اتکاء به توده های خلق میتوانیم براه مان پیروزشویم.

جاوید باد خاطره شهدای راه آزادی

زنده باد خلق ستمکشیده افغانستان

مرگ بر امارت اسلامی و دولت اسلامی

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع جهانی

۲۸ اسدسال ۱۳۷۹ شمسی (۱۸ اگست سال ۲۰۰۰)

اعلامیه به مناسبت دفاع از زندانیان سیاسی در ترکیه:

از شورش برحق زندانیان سیاسی در ترکیه حمایت کنیم!

در طول سالها شرایط زندگی در زندانهای ترکیه نهایت مشقت آورو غیر انسانی بوده است. زندانیان سیاسی در شرایط وحشتناک شکنجه روحی و جسمی قرار دارند. رژیم ارتجاعی و مستبد ترکیه عمداً زندانیان سیاسی را در شرایط صعب شکنجه روحی مداوم قرار داده و غیر انسانی ترین شیوه هارا بر علیه آنها بکار میگیرد تا بفکر خام شان ازین طریق مقاومت آنها را شکستانده و آنها را به "تسلیم" وادارد. در سال جاری چند بار زندانیان سیاسی از فرط فشارهای روحی و عذاب جسمی دست به شورش و قیام زده اند و هر بار این شورشها و قیامها با حمله سبعانه دژخیمان رژیم ترکیه سرکوب گردیده که چندین نفر از آنها کشته و

مجروح شده اند.

از چندماه بایطرف که دولت ترکیه اقدام به جابجائی زندانیان سیاسی نموده وقصدادارتا آنها را محکوم به شرایط زندگی منزوی ومنفرد درداخل سلولهای انفرادی نماید تا تماس مستقیم زندانیان سیاسی راناممکن سازد. اما اینبارنیز زندانیان سیاسی مبارزه قهرمانانه و دوامداری راعلیه این اقدام ضدبشری رژیم ترکیه آغازکرده اند؛ وزندانهارابه دژ مبارزه علیه رژیم ترکیه مبدل ساخته اند. وباتمام عملیات سرکوب گرانه رژیم قهرمانانه به مقاومت و مبارزه شان ادامه داده اند. انعکاس این مبارزه برحق وعادلانه موردحمایت وسیع زحمتکشان ترکیه ونیروهای انقلابی مبارزو مترقی سراسر جهان قرارگرفته است. در طی این مدت مبارزه پیگیر زندانیان بر ضد نظام ستمگر ترکیه شدیداً توده های خلق ترکیه را تحت تأثیرقرار داده است. مانیز از مبارزات انقلابی و برحق زندانیان سیاسی در ترکیه دفاع نموده و حملات وحشیانه دولت ارتجاعی ترکیه رامحکوم میکنیم.

اکثراین زندانیان اعضاوهواداران حزب کمونست ترکیه(مارکسیست لنینیست) "مائوئیست" هستند که مبارزه انقلابی هدفمندی رادرداخل زندانها برضد رژیم ترکیه به پیش میبرند. و هربار رژیم با توسل به زور و استعمال قوه از سرکوب و خاموش کردن آن عاجز مانده است.

دولت ترکیه که در خدمت امپریالیزم جهانی از جمله امریکا قرار دارد؛ وبا دریافت کمکهای نظامی و مالی از منافع غارتگرانه آنها درین منطقه حراست مینماید؛ ازینرو با هرچه شدت به سرکوب نیروهای کمونیست انقلابی، دموکرات، مترقی و آزادیخواه ادامه میدهد؛ تا بتواند در پناه حمایت امپریالیستها سلطه خود را تداوم بخشد.

دراوضاع فعلی شرایط معیشتی توده های خلق واقشارپائینی جامعه نهایت وخیم است. رژیم از بهبود بخشیدن شرایط اقتصادی ومعیشتی آنها در مانده است. رژیم ستم ملی شئونستی رابراقلیتهای ملی(از جمله خلق کرد) به شیوه فاشیستی اعمال میگردد؛ ازینرو با توسل به زور وخشونت کوچکترین اعتراض و یا حرکت ضد رژیم را سرکوب مینماید.

همچنان رژیم ترکیه در طی سالهای اخیر شبکه از تروریستهارا سازمان داده و به وسیله آن نیروهای مخالف رژیم رامورد حملات تروریستی قرار میدهد؛ که اختطاف عبدالله(جالان) رهبر (پ کا کا) در سال گذشته به همکاری سازمانهای "موساد وسیا" نمونه از گسترش تروریزم دولتی در ترکیه است.

پیروزیاد مبارزات قهرمانانه زندانیان سیاسی در ترکیه
پیروز باد مبارزات انقلابی زحمتکشان ترکیه
مرگ بر رژیم ارتجاعی ترکیه و حامیان امپریالیست آن

اعلامیه بمناسبت سالگرد انقلاب چین:

پنجاه و یکمین سالگرد انقلاب چین را گرامی داریم!

انقلاب اول اکتوب سال ۱۹۴۹ بزرگترین تجارب انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان چین در قرن اخیر میلادی است که بالهام از انقلاب اکتوبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به پیروزی رسید. این انقلاب عظیم توده ای دست آورد مبارزات انقلابی خلقها در یک کشور نیمه فئودالی نیمه مستعمره و عقب مانده بوده است. رفیق مائوتسه دون در رأس حزب کمونست و انقلاب چین با تلفیق مارکسیسم لنینیسم و بهره گیری از تجارب مبارزات انقلابی خلق چین خطوط عام استراتژی انقلاب در کشورهای تحت سلطه یعنی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی راتدوین نمود. تئوریهای علمی و انقلابی مائوتسه دون، علم مبارزه طبقاتی را غنابخشیده و مارکسیسم راتکامل داد. مائوتسه دون در افشای ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم خروسچفی و تقویت خط انقلابی پرولتری در جهان مبارزات انقلابی مهمی را به پیش برد.

مائوتسه دون بر وفق تئوریهای انقلابی "ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا" و "ادامه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم" انقلاب فرهنگی پرولتاری رادرسال ۱۹۶۵ در چین رهبری نمود که با تمدیدیکدهه عمر انقلاب در چین خدمات انقلابی بزرگی را به انقلاب جهانی انجام داد. این دوران از جهت تأثیرات انقلابی آن در رشد و تکامل مبارزات انقلابی خلقها در جهان اهمیت تاریخی دارد که موجب اعتلای جنبش انقلابی در چندین کشور جهان گردید.

بعد از وفات صدر مائوتسه دون دارودسته دینگ سیائوپینگ بایک کدوتای ضد انقلابی در سال ۱۹۷۶ همزمان رفیق مائورا بنام "گروه چهارنفره" زندانی و تمام کمونستهای واقعی را از حزب و دولت اخراج نموده و انقلاب چین را بحیث آخرین ستاد قدرت پرولتاریای انقلابی جهان سرنگون کردند. این گروه ارتجاعی بعد از غصب قدرت حزبی و دولتی دکتاتوری پرولتاریا را منهدم و تئوری ارتجاعی "سه جهان" را بجای اندیشه های انقلابی رفیق مائوتسه

دون درحاکمیت قرار دادند؛ و باین ترتیب ضربه بزرگی را در طی یکربع قرن به انقلاب جهانی پرولتری وارد آوردند.

با شکست انقلاب درچین وارتداد انورخوجه دررأس حزب کمونیست آلبانی ونیزتأثیرات زیان بخش دگمارویزیونیزم خوجه جنبش کمونیستی جهانی را دچاربحرانی عمیق نمود؛ لکن گروهی ازکمونستهای انقلابی درپرتومارکسیسم انقلابی(م ل ا) با افشای ماهیت انواع رویزیونیزم(خروسچفی، سه جهانی و دگمارویزیونیزم) مبارزه سازمان یافته راآغازو درخزان سال (۱۹۸۰) جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را اساس نهادند؛ ودربیانیه مارچ سال ۱۹۸۴ طی دومین کنفرانس آن با تحلیل همه جانبه اوضاع جهانی درآنزمان بیانیه(جاا)را انتشار دادند. جاا درطی دو دهه خدمات انقلابی قابل وصفی را درتکامل واستحکام خط انقلابی پرولتری انجام داده است. درشرایط فعلی بخشی ازاحزاب شامل درجاا ازجمله در پیرو، نیپال، هندوستان، ومناطق دیگر جنگ انقلابی راهبردی میکنندکه این خودنشانه ازاعتلای جنبش کمونیستی جهانی است.

زنده بادمارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون

زنده بادجنبش کمونیستی جهانی

زنده بادجنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مرگ برامپریالیزم و ارتجاع بین المللی

اول اکتوبر سال(۲۰۰۰)